

## نگاهی به خانه پدری

در این خاک زرین ایران زمین  
همه دینشان مردی و راد بود  
بزرگی به مردی و فرهنگ بود  
از آن روز دشمن به ما چیره گشت  
از آن روز این خانه ویرانه شد

نبودند جز مردمی پاک دین  
کز آن کشور آزاد و آباد بود  
گدائی در این بوم و بر ننگ بود  
که ما را روان و خرد تیره گشت  
که نان آورش مرد بیگانه شد

با توجه به این شعر فردوسی میتوانیم دریابیم که اندیشه و خرد تیره باعث شد، ملتی که در زمان خودش از فرهنگی پویا و اقتصادی تولیدی برخوردار بود به یک جامعه ایستا و عقب افتاده تبدیل شود.

تاریخ ایران هم مانند تاریخ هر کشوردیگر پر از حوادث، پیروزی ها و شکست ها است. مردم دیگر کشورها، همه جا کوشش کرده اند که بزرگان خود را از دل تاریخ بیرون بکشند و نه تنها خود همه جا بر آنها ارج نهند که بکشند با بر سر زبانهای دیگران انداختن، سربلندی و شکوه برای خویش بیافرینند. فرق ما با دیگر ملت ها در این است که ما خیلی راحت این تاریخ و فرهنگ خود را به بوته فراموشی سپرده ایم و شاید به جرات بشود گفت که هیچ ملتی به اندازه ایرانیان نسبت به فرهنگ میهنی باستانی خود این همه بی اعتنا و نا آگاه نباشند. بزرگان نمیشناسند و بر گذشته آگاهی ندارند، از این رو کاسه گدایی و پستی در دست گرفته و دریوزه گر بیگانگان و حتا دشمنان خود میشوند. بنابراین جای شگفتی نیست که چرا گروهی نسبت به آئین خود بی تفاوت میباشند و ملیت و یا به عبارت دیگر خود را تحقیر میکنند و یا هر روز به راهی دیگر میروند و به فرقه ای میگردند زیرا از خود چیزی نمیدانند. این نا آگاهی نسبت به هویت تاریخی و آئین نیاکان ما موجب شد که جامعه ایران هم از نظر سیاسی و هم از نظر رفتاری به عسریزدگی کشانده شود و ایرانی نسبت به هویت ملی خود فراموشکار گردد. مردمانی که خرد و راستی از بنیاد های اصلی زندگیشان بود، زیر نفوذ فرهنگ بیگانه چنان به خودبیگانگی و انحطاط اخلاقی کشانده شدند که اخلاق حاکم بر جامعه امروز را از زبان فردوسی در پیش بینی رستم فرخزاد سردار ملی ایران به روشنی میتوان دید.

از ایران و از ترك و زتازیان  
نه دهقان نه ترك و نه تازی بود  
برنجید یکی دیگری برخورد  
ز پیمان بگردند و از راستی  
رباید همی این از آن، آن از این  
نهانی بتر ز آشکارا شود  
به گیتی نماند کسی را وفا  
نژادی پدید آید اندر میان  
سخن ها به کردار بازی بود  
به داد و به بخشش کسی ننگرد  
گرامی شود کژی و کاستی  
ز نفرین ندانند باز آفرین  
دل مردمان سنگ خارا شود  
روان و زبانها شود پر جفا

یکی از رموز پیشرفت و رشد و تحول اروپا و غرب، پاسداری از ارزشها و سرمایه هائی بوده که در دامانش آفریده شده و یا به هر حال با شخصیت و تاریخ آن عجین گشته است. تداوم و استمرار تاریخی فرهنگ و اندیشه غرب نیز از همین جا بر میخیزد. بر اساس تلاش های اصیل و درون جوش و پاسداری از ارزشها و سرمایه های خودی بوده که غرب توانسته از خود و همچنین از سرمایه های فرهنگی خاورزمین استفاده و در بسیاری از موارد به تصاحب خودش در آورد. اما ما در کمتر زمانی به شناخت فرهنگ و تاریخ ایران باستان دست زدیم و چنان در بی اهمیتی و تحقیر فرهنگ خودمان کاسه از آش داغ تر شدیم و چنان خوار شدیم که زادروزهای بیگانگان را جانشین جشنهای باستانی یمان کردیم

مرگ روز بیگانگان را نماد سوگواری هایمان نمودیم

پوراندخت، آرمیدخت و گردآفرید به عنوان سمبل زن ایرانی از یاد ها رفت

شادی و کامکاری به فراموشی سپرده شد و به جایش اندوه و غم و زاری نشست

بیگانه پرستی جای میهن پرستی را گرفت

کار و کوشش جایش را به تنبلی و کاهلی و "باری به هر جهت" داد

درویش مسلکی، سرشستگی و پستی جای فر و شکوه را گرفت

راستی و درستی فراموش شد و نیرنگ و دغل جایش را گرفت

مهر و مهرورزی جایش را به سنگدلی و بیگذشتی و کینه داد

خرافه پرستی جای دانش و بینش را گرفت و واپسگرایی جای پیشرفت را

و در نهایت تمام نمادهای ایرانی به کنار گذاشته شد و اندیشه نیک، گفتار نیک، و کردار نیک جایش را به اندیشه بد، گفتار بد، و کردار بد داد و همزمان سمبل زن و مرد ایرانی کسانی شدند که نه زبانشان، نه لباسشان، نه خوراکشان و به طور کلی هیچ گوشه از زنگیشان با روش و زیست ایرانی مطابقت ندارد. ما تبدیل شدیم به موجودات "هرهری مذهب" و به تمام معنی عربزده. پر روشن است که عربزدگی به معنی دشمنی با مردم عربزبان و برخوردارهای نژاد پرستانه نمی باشد، بلکه یک بیماری فرهنگی است که تا آنجا که میشود باید درمان گردد.

نگاهی کوتاه به روزنامه های خارجی و گزارش های برون مرزی در باره رفتار ایرانیان! و همچنین بی اهمیتی کلی نسبت به شناخت گذشته خود میتوانیم دریابیم که چه راه درازی در پیش است تا ما ایرانی ها بتوانیم به هویت ملی و تاریخی خود آگاه شویم. تنها آن زمان است که ما ایرانیان میتوانیم به عنوان عضو یک ملت زنده و آزاد در جامعه بین المللی با سربلندی زندگی کنیم.

باید پذیرفت که از ماست که بر ماست به قول پروین اعتصامی که میگوید

ما ندیدیم و راه کج رفتیم      ورنه در راه، پیچ و تاب نبود

تو، فریب سراب تن خوردی      در بیابان جان سراب نبود

ز آتش جهل، سوخت خرمن ما      گنه بـسـرق و آفـتاب نبود

سال و مه رفت و ما همی خفتیم      خواب ما مرگ بود، خواب نبود

## چه باید کرد!

به گفته ای "اگر نخوردیم نون گندم بدیدیم دست مردم". بنابراین در صورتی که بخواهیم میتوانیم روش زندگی نوین و راه پیشرفت را از مردم سایر کشورها بیاموزیم. در کشور های غربی تاریخ به عنوان يك موضوع زنده بررسی میشود و آگاهی از زندگی، افکار و رفتار پیشینیان برای هر نسلی غرور ملی و يك احساس تعلق بوجود میآورد و تاریخ دنیا گواه است که نسلی که به میراث فرهنگی و ادبی نیاکان خود آشنا نیست در برابر تبلیغ دیگران زود تسلیم شده و زبون میگردد. میراث دینی، هنری و ادبی و ارزش های ملی و باستانی ما روزگاری مایه جهش زندگی و سرافرازی نیاکانمان گردید و به دلیل توانمندی همان ارزش ها بود که با توجه به حملات بی در پی قبایل وحشی عرب و مغول، زبان فارسی و فرهنگ ایرانی تا به امروز به یادگار مانده است. هویت ما وابسته به تاریخ فرهنگی ما است، تاریخی که نیاکان ما برای ما به ارث گذاشته اند، ولی بدبختانه ما قرنهایست که در برابر ارزشمندیهای تاریخ باستان به سکوت نشسته ایم. نیاکان ما به مفت، زبان، آئین و فرهنگ ایرانی را برای ما نگاه نداشته اند بلکه به بهای خون ملیون ها ایرانی این فرهنگ نگهداری شده است. تنها کافی است که نگاهی به تاریخ تبرستان و سیستان در قرون سوم و چهارم بیندازیم و به بینیم که نیاکان ما چه گونه زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را نگه داشتند. حال اگر ما هم این سکوت را ادامه بدهیم و حقایق تاریخی خود را به بوته فراموشی بسپاریم بی انصافی نسبت به کوششی است که نیاکان ما برای نگهداری آئین و فرهنگ ایرانی کرده اند. البته باید دانست که آگاهی از تاریخ با اسارت در گذشته یکی نیست. خواندن تاریخی که زیر نفوذ فرهنگ بیگانه و به دلیل کوچک شمردن فرهنگ ایرانی نوشته شده آگاهی از تاریخ نمیباشد. در تاریخ نوشته شده زیر نفوذ سنت بیگانه، دلایل بدبختی، فقر و اسارت ملت به گردن عوامل موهوم میافتد و عوامل اصلی این بدبختی ها فراموش میشود. بنابراین باید عوامل تاریخی را شناخت و از گذشته به عنوان منبع الهام و شناخت استفاده کرد و راهی برای گریز از این مهلکه بسوی آینده گشود.

خرد و راستی همراه با آزادی اندیشه و گفتار پایه های بنیادی جهان بینی ایرانی میباشد. پس با آگاه کردن خود نسبت به فرهنگ نیاکان که پر از مبارزات و از خود گذشتگی ها برای نگاه داشت هویت ایرانی میباشد باید کوشا بود. در این رهگذر ناگزیریم به گونه گسترده و بنیادین، از دست رفته ها و فراموش شده ها را بشناسیم و به گذشته برگردیم و به تاریخ و فرهنگ و آئین خویش دیدی ژرف و آگاهانه بیفکنیم تا به درستی دریابیم که بودیم؟ چه بودیم؟ دارای چه فرهنگ و ادبی بودیم؟ چه داشتیم؟ بر ما چه گذشته است و چرا گذشته است؟ روزی که توانستیم پاسخ به این چه ها و چرا های فراوان را دریابیم، میتوانیم آگاهانه بر آن شویم که برای آینده خود و میهن و فرزندان خویش راه درست را برگزینیم و آنها را از دام کژروی و خود را هیچ انگاشتن و بیگانه را بردگی کردن و اندیشه های مردمی خویش را نادیده گرفتن رهایی دهیم. همزمان با آزاد گذاشتن اندیشه و گفتار و اجتناب از سانسور افکار و گفتار دیگران

میتوانیم شناختی درست از فرهنگ نیاکان پیدا کنیم. به قول يك اندیشمند که گفت "به يك انسان محروم از آزادی که امکان بحث و جستجویش نمیدهند حرجی نیست. در شرایط درون مرزی اگر برای روشنفکران جامعه امکان کوچکترین عمل کردن به رسالت اجتماعی و انسانی وجود ندارد، شما که این بخت را داشته اید که چند سالی دور از دسترس اختناق از نعمت آزادی اندیشه و گفتار برخوردار شوید هرگز پذیرفته نیست که از آزاد اندیشیدن و آزاد سخن گفتن بپرهیزید. اگر از يك دانشجوی دانشگاه ایران این سخن پذیرفتنی باشد که در شرایط ناساز محکوم به قبول احکامی بشود اما بر شما که امسکان تفحص و بده و بستان های فکری دارید موظفید که آزاد بیندیشید و آزاد سخن بگویند. برای سلامت عقل تنها آزادی اندیشه و گفتار لازم است".

ننگ است که با داشتن اندیشه های والا و تاریخ تابناک بنده فرهنگ بیگانه باشیم. درد ایرانی ندانستن نیست، بلکه کوشش نکردن برای دانستن است. تنها با آگاهی از گذشته خویشتن خویش است که ایرانی میتواند هویت گم کرده خود را به دست بیاورد و از بندگی بیگانه خود را رهایی دهد و دریابد که:

نزیب ترا بند دیو و ددان  
ز زندان بکش پای و دلشاد باش  
که آلوده باشد به شرمندگی

تو ای شاهباز بلند آشیان  
گسل بند و زنجیر و آزاد باش  
به يك جو نیرزد مر آن زندگی

در این نوشته از کتاب های اندیشمندان گرانقدر زیر استفاده شده است  
استاد ابراهیم پورداود  
دکتر کورش آریا منش  
هاشم رضی  
علی میرفطروس  
دکتر حسین وحیدی

دکتر سوزن پیرکاووسی